

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شمی صلواتی
۱۸ سپتمبر ۲۰۱۸



من و پائیز با هم خاطره ها داریم

که دوست دارم با رنگ و خوی روستائی برایتان بنویسم

به یک دلیل ساده که نمی توانم خاطره ها را گم یا فراموش کنم/ در مغزم ثبت شده است/ در رگ و خونم جاریست همین دلیل باعث شد ! تا این احساس را با شما تقسیم کنم و شما را تا زادگاه و خانه پدرم که در سال ۱۹۹۸ هنگام دیدار در آلمان زندگی را وداع گفت ! همراهی کنم

زمانی که در روستا زندگی می کردم پائیز فصل شادی و فارغ از خستگی بود. فصل جشن و شادی و پایکوبی بود. گر چه فصل پائیز، درختان ژولیده و پریشان، همراه با باد ملایم پائیزی به رقصی آرام مشغولند. برگهای زرد درختان بر زمین می ریزد. چشمه این عروس نو بهار چون زنی پیر و خسته در تلاش است. تا برگهای زرد و مرده درختان را از خود دور کند. فقط از صدای خش خش آب می شود فهمید که چشمه زنده است و هنوز نفسی می کشد. کوه و دشت، صحرا در حالتی پژمرده و بیمار در انتظار زمستان اند.

باغها بدون پرچین در انتظار رهگذرند. محصول میوه باغها جمع شده و باغبان شاد و سرحال، فارغ از هر گونه سختی، خوشنود از حاصل امسال «و تا سال دیگه کی مرده کی زنده» است. دیگر وجود صحراچیان شهری تهدیدی برای باغبان نیست. باغبان سرحالتر از همیشه بر تخت سنگی در کنار چشمه پیر لم داده است و از روی آتش، کتری دود گرفته اش را بر می دارد و چای تیره و سیاهی در استکان چرکین خود می ریزد و با نگاهی فارغ از هر نوع خستگی باغ را از نو تماشایی کند. سر مست تر از هر لحظه غرق رؤیا می شود. در فکر سال آینده است که چه کارهائی باید بکند. این پائیز بی رمق و باغبان شیدا چه زیبا طبیعت را آراسته اند.

فصل کار پایان یافت بود و روستا شاهد عروسیهای پی در پی بود مطرب دهل را به صدا در می آورد و شمالچی ، باد نفس را در سازبادی دستی می دمید جوان و پیر برای نبرد زیبایی آماده بودند و رقص جمعی با صدا دهل چرخش تازه ای می یافت و پیچ پیچ تماشاگران که زیباترین رقص را دست نشان می کردند .

مطربان مست ساز بودند و رقصان مست زیبایی رقص اند، شادی و هاله هاله به پا بود و دختر و پسر دست در دست هم در هنگام رقص کلامهای عاشقانه را رد و بدل می کردند و من نیز برای جا نماندن از قافله رقص، خود را می آراستم و در نبرد توانم را به کار می بستم دل مادرم چون موج دریا شناور بود اوج شادی اش را در پیوند با رقص من خودش را نشان می داد و پدر دست در کمر شواشچی را صدا می زد تا شوق خود را از عشق رقص پسر به نمایش بگذارد .

همه چیز به خوبی پیش می رفت و مطرب غرق در احساس، نظم رقص را عوض می کرد تا هنرمندان رقص بیشتر توان هنر نمائی را داشته باشند و فصل پائیز برای ما روستائیان فصل شادی و سرور و فارغ از خستگی بود . من و پائیز رسیده از راه .

پائیز دلگیر است. وزش باد همراه بارش باران انسان را تشویق به رفتن درکنج خانه می کند .

واژه ها را به دور هم می چینم ابتداء با رقصی آرام پیر و جوان ، دختر و پسر، مطرب با هیجان دهل را به صدا در می آورد و فریاد می زدم نظم رقص مهم است و اول «گه ریان» رقصی آرام ، بدنهای گرم شود و بعد رقص در هم تنیده می شود و من با اشتیاق می خواهم رقص دوم باشم «بن چوپی» هیجان و شور در وجودم فریاد می زند یک، دو، سه، یک پا به عقب، یک پا به جلو همه مست رقصیم، ناگهان دل ربائی می رسد . غریبه و با شرم به رقص می پیوند و من داد می زنم حی حی یک پا به جلو ، یک پا به عقب، همه مستیم، دستمال در هوا تاب می خورد . دختران و پسران در حین رقص نامه های عاشقانه را رد و بدل می کنند و همه غرق در شادی . مطرب میکرفون را به من می سپارد تا با ریم فرلکور نظم رقص را مهیا کنم ماهروی عاشق با ریتم رقص ناآشناست و مست و به میل و مجاز خود می تازد و مطرب هنر نمائی می کند با همان ریتم دهل را می زنند شادی و سرور بر پاست عاشقان با حرفهای عاشقانه، مست رؤیای خویشند و من بر اثر باد که به پنجره می خورد، به خود می آیم تازه به عالم واقعی بر می گردم چی روزگار غریبی است و من واژه ها را منظم می کنم پائیز امسال غمگین است چه سخت دلم تن به غم می دهد و من سیگارم را روشن می کنم نه برای فارغ از خستگی . و واژه ها همراه با پائیز امسال دل تنگ است . و من واژه ها را به دنیای مجازی روانه می کنم و تازه می فهمم واژه ها همیشه همان واژه های دیروز نیست .

چهل سال گذشت . جمهوری اسلامی شادابی و خوشبختی را از ما گرفت . عزیزانمان را گرفت و ترانه هایمان را گرفت . عشق را از ما گرفت . همه چیز را از ما گرفت حالا چشمه ما آلود به خون است . اما امروز دشمن به پایان عمر خود نزدیک است، شمی صلواتی